

# نسبت تاریخ با حفظ کردن

دکتر عبدالرسول خیراندیش

چنین رشته‌هایی سرانجام جنبه‌ی کاربردی می‌یابد و لذا ضروری است، که باید بگوییم در رشته‌ی تاریخ نیز اگر مطلبی حفظ شود سرانجام به کار گرفته می‌شود. ظاهراً باید مشکل را در تفاوت موقعیت رشته‌های علمی از نظر اشتغال پس از تحصیل یا کسب درآمد دانست. پس مشکل آموزش تاریخ را نمی‌توان یک معضل آموزشی دانست بلکه از مشکلات شرایط اقتصادی به شمار می‌آید. در واقع باید گفت که حفظ کردن یک «معضل آموزشی» نیست بلکه یک «مشکل» است. بدین معنی که چون رشته‌ی تاریخ پول‌ساز نیست حفظ کردن آن، مشکل تلقی می‌گردد و موجب ملالت خاطر می‌شود. آیا احتمال نمی‌دهید که اگر دورنمای کسب درآمد و اشتغال در رشته‌ی تاریخ شکوفا شود دیگر چنین انتقاداتی را شاهد نخواهیم بود؟! به هر حال، تازمانی که براساس رویکردی علمی پدیده‌ی حفظ کردن درس تاریخ بررسی و تحلیل نشود و روش‌های جایگزین آن بر مبنای علمی مشخص نگردد، چنین مباحثی سازنده نخواهد بود و در عمل همان روش قدیمی ادامه خواهد یافت.

این راه هم باید دانست که حفظ کردن، هیچ‌گاه مبنای پرداختن همگان به تاریخ نبوده است. زیرا هر چند همواره انتظار می‌رفته است که مورخ حافظه‌ای قوی داشته باشد یا حتی یک نقال مطالب بسیاری را در خاطر خود نگهدارد، اما هیچ‌گاه کسی نخواسته است که مخاطبان تاریخ از عوام تا خواص، تاریخ را فراگیرند و به خاطر بسپارند. در واقع مستمعین تاریخ خودخواسته به پای صحبت قصه‌گویان و راویان می‌نشستند و از شنیدن تاریخ لذت می‌بردند و سپس پی کار خود می‌رفتند. بر همین اساس نیز بود که ارسطو تاریخ را جزو «ذوقیات» می‌دانست لذا پرداخت به تاریخ، تفننی بود.

هر چند نگارنده، کسب لذت از تاریخ را نفی نمی‌کند اما بر این باور است که منتقدان حفظ کردن تاریخ، هر چند ظاهر مترقیانه‌ای داشته باشند، اما در عمل پیرو همان سخن ارسطو

حفظ کردن و به خاطر سپردن مطالب کتاب‌های درسی تاریخ همواره دستاویزی برای انتقاد بر این بخش از برنامه‌ی درسی مدارس و دانشگاه‌ها بوده است. گستردگی و تداوم این انتقادات و تمکین بدون تحقیق در برابر آن موجب شده است که دیگر کسی به دفاع از حفظ کردن درس تاریخ نپردازد. این در حالی است که هیچ روش عملی مشخصی هم برای جایگزینی آن پیشنهاد نشده است و در نتیجه در عمل همان روش حفظ کردن تداوم می‌یابد. حتی در نظام دانشگاهی که آزادی عمل آموزشی بیشتر است نیز حفظ کردن، هم‌چنان روش غالب است. شاید تصور شود که فعالیت پژوهشی دانشجویان در کنار درس را می‌توان نوعی جایگزین برای یادگیری از طریق حفظ کردن دانست، اما این هم تصور صحیحی نیست. زیرا فعالیت تحقیقی، به عنوان بخشی از برنامه‌ی آموزشی، لزوماً منتهی به یادگیری نمی‌شود، چرا که پژوهش دانشجویی یا دانش‌آموزی، فعالیتی در جهت کسب مهارت برای خودآموزی و یادگیری مستقل است نه فراگیری مباحث اساسی یک رشته‌ی علمی (تحصیلی)؛ لذا پژوهش نمی‌تواند جایگزین آموزش شود و به طور طبیعی و منطقی، آموزش مقدمه‌ی لازم برای ورود به مرحله‌ی پژوهش است. حالا اگر در جایی دیده شود که بدون آموزش، و یا به جای آموزش، فعالیت تحقیقی صورت می‌گیرد پرواضح است که چنین تحقیقی تا چه اندازه بی‌پایه و اساس و بیهوده خواهد بود.

واقعیت امر آن است که علی‌رغم گستردگی انتقاد بر روش حفظ کردن در آموزش تاریخ، هیچ‌گاه به درستی ابعاد و جوانب این امر مورد کنکاش قرار نگرفته است. باید توجه داشت که این تنها رشته‌ی تاریخ نیست که جنبه‌ی حفظی دارد. اصولاً مقدمات و مباحث کلیه‌ی علوم در مرحله‌ی آموزش حفظی هستند. کما این‌که الفبا هم حفظ می‌شود. همه می‌دانیم که دروس رشته‌ی پزشکی یا زیست‌شناسی و زمین‌شناسی بیش از درس تاریخ مطالب حفظی دارند. شاید گفته شود که مطالب حفظی در

## این که تاریخ می تواند سپر و سنگر محافظ یک ملت شود، دارای شواهد بسیاری است

هستند که تاریخ را در شمار ذوقیات می دانست. به عبارت دیگر، اینان با پیروی از چنین نظری، بر این باورند که با توجه به ذوقی بودن علم تاریخ ضرورتی به کار مشکل، طاقت فرسا و پرزحمت حفظ کردن وجود ندارد.

ارسطو هر چند تاریخ به عنوان منقولات را متکی به حافظه می دانست، اما هم چنان بر ذوقی بودن تاریخ تأکید داشت. اما فرانسویس بیکن، نظریه پرداز قرن شانزدهم انگلستان بر این نکته تأکید می کرد که تاریخ به قوهی حافظه‌ی انسان مربوط است. او قسوی درونی متعددی برای انسان فرض می کرد و می گفت که هر علمی به یکی از این قوا مربوط می شود و تاریخ مبتنی و متکی بر حافظه‌ی انسانی است. این بدان معناست که جایگاه تاریخ در حافظه‌ی ماست و لذا تاریخ جزو منقولات به شمار می آید. چنین اظهاراتی در آستانه‌ی فرارسیدن عقل گرایی در اروپا که علم تاریخ را هم در بر گرفت، تا حدودی عجیب است. با این حال خردگرایی در اروپا که موجب پیدایش فلسفه‌ی تاریخ یا گرایش‌های عقلی در مطالعات تاریخی شد نیز نتوانست در عمل روش حفظ کردن در تاریخ را منسوخ سازد. تأکید بر استنتاج و استنباط عقلی، از آن جا که در اساس مبتنی بر اسناد و شواهد تاریخی بود، ایجاب می کرد که نقل کردن به عنوان گام اول در هر مبحث تاریخی مورد پذیرش قرار گیرد. جالب این جاست که بزرگان اهل تاریخ که حتی گرایش‌های عقلی آنان در تاریخ‌نگاری نیز مشهور است نه تنها حفظ کردن را نفی نکردند بلکه اساس علم تاریخ را هم منقولات دانستند. بعدها که در قرن بیستم متون آموزشی دچار تحولات و تغییرات بسیار شد، نظر بر این قرار گرفت که داده‌های تاریخی به صورتی غیر از حفظ کردن در اختیار دانش آموزان و دانشجویان قرار گیرد تا قوای فکری آنها صرف مراحل بعدی آموزش، یعنی استنباط و استنتاج و استدلال، شود. به دلیل افزایش امکانات آموزشی مانند سند، کتاب، عکس... این روش جایگزین خوبی برای حفظ کردن است هر چند مطالب بنیادین دانش تاریخی را شامل نمی شود. نیز به کارگیری چنین ابزارها روش‌هایی مستلزم اصلاحی همه جانبه در نظام آموزشی است تا زمینه‌ی این تحول را در خود فراهم آورد.

داد و فریاد و ناله و فغان از مشکل حفظ کردن درس تاریخ تا حدود زیادی از آن روست که این شیوه در راه مدرک گرفتن و سرانجام نان درآوردن، یک مزاحم دانسته شده است. این بدان معناست که اهمیت و ارزش تاریخ برای فرهنگ یک جامعه به صورت حداقلی هم درک نشده است. زیرا رویگردانی از تاریخ به بهانه‌ی مشکل بودن حفظ کردن آن، نوعی اعراض از تاریخ بشری تا تاریخ کشوری (ملی) خواهد بود. در چنین حالتی هر چند هم که بر تاریخ به عنوان اساس میراث فرهنگی، سند افتخار ملی، رکن



متأسفانه این تنزل سطح فرهنگی جامعه همواره به صورت پدیده‌ای پیچیده و نهفته درمی‌آید، آن‌چنان که گاهی حتی خود را به صورت یک امر مترقی نشان می‌دهد. از مصداق‌های این امر هم یکی نحوه‌ی برخورد با درس و علم تاریخ است. زیرا می‌بینیم در حالی که همگان بر حفظ میراث فرهنگی و ضرورت تداوم و توسعه و بهره‌برداری مادی و معنوی از آن پای می‌فشارند و بر اهمیت آن برای حفظ هویت ملی و استقلال کشور و تربیت نسل‌های آینده تأکید می‌کنند، این درس مظلوم‌ترین درس‌ها در برنامه‌ی مدارس است. از یک سو حجم کتاب‌ها و ساعت و ارزش آن در برنامه‌ی آموزشی کشور روزبه‌روز کاهش می‌یابد، از سوی دیگر، خانواده‌ها آن اندازه که برای کلاس‌ها و درس‌های دیگر پول و وقت صرف می‌نمایند یک هزارم آن را هم صرف درس تاریخ نمی‌کنند. مدیران مدارس وقت و هزینه‌ی مناسب را صرف آن نمی‌کنند و به راحتی دبیران غیرمتخصص را برای این درس به کار می‌گیرند توجیه‌شان هم این است که در کنکور و آینده‌ی شغلی فلان درس مهم‌تر از درس تاریخ است. البته خلاف واقع هم نمی‌گویند! راستی چرا برنامه‌ی درسی ما باید چنان باشد که دروس سرنوشت‌سازی مانند تاریخ و ادبیات و جغرافیا فاقد اهمیت و منزلت باشند؟ آیا راه حفظ میراث فرهنگی و هویت ملی چنین است؟ آیا این با رفتار و روش مترقیانه تأکید بر هویت و ملیت متناقض نیست؟ آیا نمی‌توان گفت که آدم‌های سنتی که حتی گاهی ندانسته و به صورت پای‌بندی اخلاقی و علاقه‌مندی به سنت‌ها و آداب و رسوم، میراث فرهنگی ما را حفظ کرده و تداوم می‌بخشند مترقی‌ترند. در همین شیوه‌ی نامرضیه‌ی ناندیشیده، با این ادعا که حفظ کردن شیوه‌ی مترقیانه‌ی آموزش در دنیای امروز نیست، حفظ کردن نفی می‌شود اما در عمل هیچ روش صحیح و کاربردی به جای آن نمی‌نشیند؛ که نتیجه فقط خراب شدن درسی مانند تاریخ است. چنین کسانی که نمی‌دانند شکل‌گیری و پیدایش دانش تاریخی و حتی ادبی مستلزم نگهداری کردن دلسوزانه و علاقه‌مندانه‌ی آن‌ها بوده است و بدین ترتیب بوده که آثار بزرگ فرهنگ معنوی که اکنون جزو حافظه‌ی

جهانی محسوب می‌شود و به عنوان برنامه‌های جهانی از آن‌ها حمایت می‌شود از طریق حفظ کردن به دست ما رسیده است. آیا کسی فکر نمی‌کند که اگر حفظ کردن نباشد

چیزی برای  
آینده ساخته،  
پرداخته و

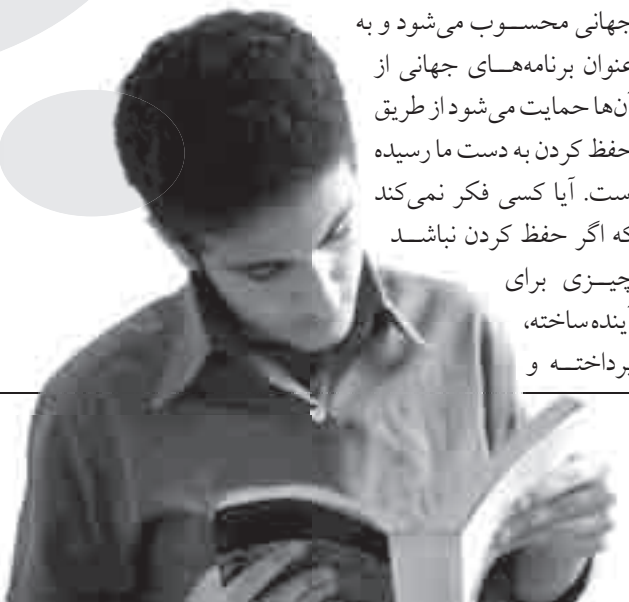
اصلی هویت جمعی و امثال آن تأکید شود، نمی‌توان به وظیفه‌ای که در قبال آن وجود دارد عمل کرد. زیرا اگرچه گفته می‌شود که ما تاریخ را حفظ می‌کنیم، یعنی به خاطر می‌سپاریم، اما واقعیت آن است که این تاریخ است که ما را حفظ می‌کند.

روی دیگر این سخن آن است که ملت‌ها از تاریخ ملی خود، به عنوان سپر و سنگری برای دفاع از موجودیت و هویت خویش بهره می‌گیرند. جوامع بشری همان گونه که با ابزارها و شیوه‌های گوناگون به صیانت از خویش می‌پردازند، دانش تاریخی خود را هم به صورت آموزش‌های همگانی به آحاد افراد جامعه انتقال می‌دهند تا بدین ترتیب زمینه‌های روحی حفظ موجودیت ملی را فراهم سازند. حال با چنین کارکردی که تاریخ در حفظ حیات جوامع دارد، آیا جفا نیست که این همه از حفظ کردن تاریخ بنالیم و از آن گریزان باشیم؟!

این که تاریخ می‌تواند سپر و سنگر محافظ یک ملت شود، دارای شواهد بسیاری است. به خاطر این است که می‌گوییم پیش از آن که ما به حفظ (نگهداری) چنین آثاری کمک کرده باشیم، آن‌ها در کنار بسیاری امور دیگر به حفظ موجودیت و منزلت ما کمک رسانده‌اند. کافی است در این مورد به حفظ میراث واقعه‌ی بزرگ و تاریخ‌ساز کربلا توجه داشته باشیم که چگونه به حفظ تشیع و هویت تاریخی و فرهنگی شیعیان کمک رسانده است.

**ابوریحان بیرونی** در آثارالباقیه نقل می‌کند که چون قتیبه بن مسلم باهلی، از فرماندهان لشکر بنی‌امیه، به خوارزم لشکر کشید در تسلط یافتن بر آن سرزمین عاجز شد، زیرا پس از هر لشکرکشی باز مردمان استقلال خود را طلب می‌کردند. شدت سنگدلی و سرکوب بنی‌امیه نیز کارساز نبود، تا آن‌که دریافت که اگر اهل تاریخ خوارزم را بکشد، بر آن سرزمین تسلط خواهد یافت. او نیز چنین کرد و پس از کشتن اهل تاریخ و در واقع نابود کردن تاریخ آن مردم توانست بر آنان سیطره یابد. (ترجمه‌ی اکبر دانا سرشت، ص ۵۷)

این که تاریخ چگونه به حفظ ملت‌ها کمک می‌رساند موضوع این نوشته نیست، بلکه هدف آن است که جایگاه دانش ارزشمندی چون تاریخ را که حق حیات بر گردن جوامع بشری دارد از یاد نبریم. اگر تاریخ نبود بسیاری از دانش‌های بشری ادامه و تکامل نمی‌یافت. لذا ناشکیبایی در برابر زحمات‌های احتمالی فراگیری آن موجه نیست. در عین حال که پژوهش و جست‌وجو برای بهبود روزبه‌روز چگونگی فراگیری آن هم جای انکار ندارد. در غیر این صورت استنکاف از درس تاریخ به بهانه‌ی ناخوشایند بودن حفظ کردن آن که به عبارتی ترک کلی آن به خاطر مشکل درک جزئی از آن است. پایین بودن سطح فرهنگی جامعه را متبادر به ذهن خواهد ساخت.



گذاشته نخواهد شد؟ چه کسی این فرض ناسنجیده را مطرح کرده است که حفظ کردن مانع از دیگر انواع روش‌های یادگیری خواهد شد؟ آیا باقی ماندن در سطح حفظ کردن غلط است یا خود حفظ کردن؟ حفظ کردن مقدمه‌ی تحلیل و استنباط و تطبیق و استنتاج و سرانجام تحقیق و نوآوری است. بدون شک هر فعالیت آموزشی باید به خلاقیت و اختراع و ابتکار منتهی شود. اما حال اگر کسی فقط در حدود حفظ کردن توانایی داشت باید نفی گردد یا همین امکان هم نادیده گرفته شود؟! برای رسیدن به خلاقیت و ابتکار کدام نیروی متخصص در دسترس است و تا چه اندازه‌ای ابزار و امکانات فراهم شده است؟ بسیاری از مدارس ما هنوز امکانات لازم برای این علوم را به زحمت در اختیار دارند. برای معلمی که ساعات متعدد تدریس و تعداد زیاد دانش‌آموز و مشکلات دیگر وجود دارد، طراحی یک تدریس خلاق تا چه اندازه در عمل امکان‌پذیر است؟ لذا در بسیاری از دروس حتی دروس علوم تجربی راهی جز حفظ کردن درس و امتحان و نمره ندارد. کسانی که چشم بسته و حتی تقلیدی حفظ کردن را نفی می‌کنند توجه ندارند که جایگزینی هر نوع روش دیگری مستلزم فراهم آمدن شرایط و امکانات لازم اعم از مادی و معنوی، تدوین قوانین و مقررات مربوطه، تربیت نیروی انسانی و تدوین برنامه‌ها و نظامات آموزشی مورد نظر است. حتی در کشورهای صنعتی غرب نیز نگارنده سراغ ندارد که حفظ کردن به عنوان بخشی از فعالیت آموزشی طرد شده باشد و یا همگان گفته باشند که نباید حفظ کرد. چنان‌که به عنوان یک نیاز کلی و عمومی تأکید می‌شود که حافظه تقویت شود تا از بیماری مربوط به ضعف قوه‌ی حافظه در سنین بالا جلوگیری شود. از این رهگذر حتی انتقادات جدی بر روش‌های آزمون تستی و استفاده از دیجیتال وارد می‌سازند.

متأسفانه به نظر می‌آید که پدیده به ظاهر نوگرایانه نفی قوه‌ی حافظه در آموزش بیشتر راه و بهانه‌ای برای تبلی و بی‌حالی شده است. این در حالی است که تن‌پروری و آسان‌خواهی و علاقه به دانستن بدون کوشیدن، و اتکای به حمایت مادی و معنوی پدر و مادر و معلم و کلاس تقویتی و امثال آن موجب شده است که زحمت حفظ کردن با توجه‌هایی چون بی‌فایده بودن و نامطلوب بودن و امثال آن همراه گردد. بعد هم همواره این انتقاد به دنبال می‌آید که جوان مملکت چیزی از تاریخ و جغرافیا و ادبیات و معاریف و مشاهیر خود نمی‌داند، به آسانی تحت تأثیر فرهنگ کاذب دیگران قرار می‌گیرد، از خود بیگانه می‌شود و دچار بحران هویت. آیا کسانی که بی‌تأمل و تفکر حفظ کردن و به خاطر سپردن را نفی می‌کنند نمی‌دانند که آموخته‌های انسان در شکل‌گیری شخصیت و رفتار و اخلاق او تأثیر دارد؟ کاهش سطح معلومات عمومی جوانان امروز را اگر ملاحظه نمایید پی خواهید برد که حفظ کردن کنار

در پایان و به طور کلی این نکته را یادآور می‌شوم که تأکید بر نکات اساسی که شاکله‌ی هویت فرهنگی و تاریخی و ملی یک ملت را می‌سازد و به صورتی نه چندان دقیق بدان آموزش‌های عمومی می‌گویند حتی به صورت حفظ کردن و به خاطر سپردن ضروری بلکه حیاتی است. برای این امر می‌توان شاهد مثال‌هایی به یاد آورد. از جمله درس تاریخ چنین وضعی دارد. لذا هر چند حفظ کردن هدف درس تاریخ نیست شیوه‌ی بسیار کارآمد آن به شمار می‌آید و نباید با تأکید بر حجم فراوانی از مطالب حفظی، غیرضروری و ناخوشایند که هیچ حاصلی جز دلزدگی و خستگی ندارد، دانش‌آموزان را از تاریخ فراری داد. اما در همان حال نیز باید توجه داشت که به نحو منطقی هم چنان حفظ کردن شیوه‌ی بسیار کارآمد آن به شمار می‌آید.

تا جایی که نگارنده هم دیده و شنیده است، استادان، محققان و معلمان بزرگ و موفق، دارای حافظه‌ی قوی و معلومات و محفوظات فراوان بوده‌اند. همین قدرت حافظه و وسعت معلومات و محفوظات آنان را در تألیف، تحقیق و تدریس و نیز تحلیل و تحقیق باری بسیار رسانده است. به خوبی می‌دانیم که توانایی و ظرفیت اصلی حافظه (به عنوان یکی از قوای حیاتی انسان که از جمله عوامل متمایزکننده‌ی او از حیوانات است) بیشتر تعلق به دوران کودکی و جوانی دارد. لذا صحیح نیست که در چنین سنینی که آحاد افراد جامعه دانش‌آموز و دانشجو هستند از این قوه به عنوان یک سرمایه‌ی فردی و جمعی بهره‌گیری شود. می‌توان گفت که در طول تاریخ بشر این صاحبان حافظه‌های قوی بوده‌اند که فرهنگ و تمدن بشری را حفظ کرده و حتی به وجود آورده‌اند. متون مقدس تمامی ادیان ابتدا از طریق به خاطر سپردن حفظ شده و سپس مکتوب گشته است. در طول صدها سال در اکثریت جوامع در غیاب فرهنگ مکتوب و اندک بودن افراد باسواد، حفظ فرهنگ متکی به حافظه بوده است. خاطره‌ی قومی و ملی و معارف دینی و علمی پیش از آن‌که از طریق فرهنگ مکتوب نگهداری شده باشد از طریق حفظ کردن و سینه به سینه سپردن به دست ما رسیده و سپس مکتوب شده است. چنان‌که باید گفت در مقیاسی چون تاریخ بشری بی‌حافظگی یعنی بی‌دانشی و در همان حال بی‌دانشی مساوی با بی‌هویتی و بی‌فرهنگی بوده است.